



اخیراً سؤالی مطرح شده است که مدتها درباره آن به صورت خودآگاه و ناخودآگاه فکر کرده‌ام. سؤال این است که چرا ما اساساً در کل علوم و بخصوص در زبان‌شناسی با مشکل عدم فکر کردن روبه‌رو هستیم. منظورم از ما، کشورهای به اصطلاح «جنوبی» یا به تعبیر دیگران، کشورهای در حال پیشرفت است که ایران را هم شامل می‌شوند. این مشکل عدم فکر کردن، تنها گریبانگیر ما نیست؛ بلکه آن را در کشورهای مانند پاکستان و هند و مالزی و استرالیا نیز می‌بینیم. در زبان‌شناسی چه اتفاقی افتاده که وقتی دانشجوی می‌خواهد رساله‌ای بنویسد، باید سراغ استادش برود و از او بپرسد «درباره چه چیزی باید کار کنم؟». این مسئله، هم در دوره فوق‌لیسانس و هم دکتری مطرح می‌شود. معمولاً جوابی که به این سؤال داده می‌شود، از جنس خروس قندی است و بیشتر به درد اطفال می‌خورد: «شما مطالعه ندارید!» در حالی که من مطمئنم نسل حاضر از زبان‌شناسان به مراتب بیشتر از نسل ما مطالعه می‌کند. در گذشته مسئله نسل ما بیشتر این بود که دور هم جمع شویم و درباره مسائل زبان‌شناسی بحث کنیم و آن بحث را به جایی برسانیم. اینکه حالا لاینز یا سوسور یا مارتینه چه گفته‌اند چندان برای ما مهم نبود، چون نسل ما را خیلی با این جور اسامی درگیر نمی‌کردند.

* این مقاله برگرفته از سخنرانی یک سال پیش دکتر کوروش صفوی در دانشگاه تهران است.

این مشکل را می‌توان در دو لایه بررسی کرد: یکی لایه کل اجتماع که از لایه دیگر وسیعتر است، مثل مسائل اقتصادی استادان و تأمین معیشت با حقوق حداقلی. ولی در اینجا بحث آن را مطرح نمی‌کنم، چون همه ما آن را به خوبی می‌شناسیم.

در مورد لایه دوم باید بگویم از حدود اواسط قرن پانزدهم میلادی با کشف قاره جدید و بعد حرکت کشورهای اروپایی مانند اسپانیا، انگلیس، دانمارک و پرتغال به سوی اقصی نقاط دنیا، استعمارگری آغاز شد. اجازه بدهید این پدیده را که در آن، هم استعمارگر شناخته شده بود و هم استعمار شده، در اینجا «استعمار خرد» بنامم. در مقابل استعمار خرد، «استعمار کلان» را معرفی می‌کنم. از جنگ جهانی اول و به ویژه دوم به بعد، مجموعه اتفاقاتی مانند نظام بلشویکی شوروی، جنگ‌های جهانی و... باعث شد گروهی از اندیشمندان اروپایی به هر دلیلی به آمریکا مهاجرت کنند. این شرایط، آمریکا را به ناحیه‌ای جهانی شده تبدیل کرد، یعنی شرایطی پیش آمد که امروزه تحت عنوان «جهانی شدن» از آن نام می‌بریم. در چنین شرایطی، ما با نوعی «استعمار کلان» سروکار داریم که در آن برخلاف استعمار خرد، نه استعمارگر می‌داند مستعمره‌اش کجاست و نه مستعمره می‌داند که تحت استعمار کیست. در کتابخانه کنگره آمریکا فرمولی به نام ال. سی. (Library of Congress) برای فهرست کردن کتابها وضع می‌کنند و بعد می‌بینیم امروزه در دورافتاده‌ترین کتابخانه ایران هم برای فهرست کردن حتی پنجاه، شصت کتاب از همین روش استفاده می‌شود، چون از طریق آن می‌توان به اینترنت وصل شد و کتاب‌های مورد نظر را جستجو کرد. به عبارتی ساده‌تر، فهرست‌نویسی به روش ال. سی. از راه جهانی سازی به ما تحمیل شده است.

نمونه دیگر، شکل پلاکهای ماشین است. چون جای پلاک در ماشینهایی که وارد ایران می‌شد باریک و کشیده بود، مجبور شدیم پلاکهای قبلی را که به خاطر پهن بودن از زیر سپر آویزان می‌شدند، عوض کنیم. همین ماجرا به طرز خنده‌دارتری در چین دیده می‌شود؛ خط چینی که «کانجی» نام دارد و از بالا به پایین نوشته می‌شود، بر روی پلاک‌های ماشین‌های وارداتی از اروپا و آمریکا و ژاپن، اجباراً از چپ به راست نوشته شد، چون پلاکها برای درج خطوط «هیراگانا» و «کاتاکانا»ی ژاپنی و حروف لاتین طراحی شده بودند. در این مورد نیز چینی‌ها تصمیم‌گیرنده نبودند؛ تصمیم را دیگران گرفتند و آنها ناخودآگاه اجرا کردند.

نمونه دیگر، اینکه یک شرکت خصوصی (!) در فلوریدا برای تعیین اعتبار مجلات علمی معیاری را به نام آی. اس. آی. معرفی می‌کند. سپس دانشگاه‌های جهان به نسبت

انتشار مجلاتی که از این الگو پیروی می‌کنند، رتبه‌بندی می‌شوند، ولی اسم هیچ‌یک از دانشگاه‌های ایران در میان صد دانشگاه نخست این رتبه‌بندی دیده نمی‌شود. در نتیجه وزارت علوم بخشنامه‌ای صادر می‌کند مبنی بر اینکه از این پس مقالات علمی باید مطابق معیارهای آی.اس.آی نوشته و رتبه علمی اساتید هم بر اساس تعداد مقاله‌های آی.اس.آی.شان ارزیابی شود. این باعث شد تا کسی که فرضاً مقاله‌ای در یک مجله آی.اس.آی. دارد مالزی چاپ کرده تصور کند فیل هوا کرده و حالا باید به همکاری که از قضا در فلان مجله داخلی مقاله بسیار خوبی هم نوشته پز بدهد. بعلاوه، یکی از ملاک‌های تعیین مقالات آی.اس.آی، لزوم ارجاع به مقاله‌های غربی است. هیچ کس هم نمی‌گوید که آخر در این صورت، پنجاه درصد از مقاله علمی - پژوهشی یک ایرانی باید نقل قول‌های ترجمه‌ای از کتاب‌های دیگران باشد، یعنی چاره‌ای نداشته باشیم جز اینکه دائم بگوییم یول و یاکوبسن و جکنداف و... چه گفته‌اند. اگر من به کسی ارجاع ندهم، دنیا علمی بودن مقاله‌ام را قبول نمی‌کند. ولی علمی بودن را چه کسی برای ما تعریف کرده است؟ کسی غیر از خودمان.

نمونه دیگر از استعمار کلان، روش ارجاع دادن به سبک جهانی است. حال کسی نمی‌داند که مثلاً چگونه می‌توان به کتاب بدیع و قافیه‌ی خزائلی و سادات ناصری ارجاع داد که نه ناشرش معلوم است و نه تاریخ نشرش؟ یا به کیله و دمنه که معلوم نیست نویسنده‌اش ابن مقفع است یا نصرالله منشی یا مجتبی مینوی، و از این گذشته تاریخ هم ندارد.

حال خطر این جهانی سازی چه می‌تواند باشد؟ تا اینجا که نمی‌شود به هیچ‌یک از این موارد اعتراض کرد. اشکال از جایی شروع می‌شود که این جهانی شدن در ما «نهادینه» بشود، یعنی بی آنکه بدانیم، به استعمار از نوع کلانش گردن بگذاریم. همین ناآگاهی از تحمیلی بودن قواعد جهانی سبب می‌شود تا فقط کشورهای شمالی حق و فرصت اندیشیدن داشته باشند و کشورهای جنوبی فقط روی اندیشه آنها اندیشه کنند. جهانی شدگی ناخودآگاه، ما را به جایی می‌رساند که معنی اندیشیدن را فراموش کنیم. وقتی واژه «اندیشیدن» نامفهوم بشود، چطور می‌توانیم پرسیم «چرا نمی‌اندیشیم؟»، حالا پاسخش طلبان. چامسکی این حق را به خودش می‌دهد که بعضی از کتاب‌هایش را بدون ارجاع به هیچ منبعی بنویسد - که هیچ اشکالی ندارد؛ خیلی هم عالی است. ولی زبان‌شناس ایرانی پیش از آنکه بداند فارغ از اندیشه‌های چامسکی هم می‌شود اندیشید، خودش را از چنین حقی محروم می‌کند. به همین دلیل است که ما بیشتر «خبرنگار

زبان‌شناسی» و - در بهترین حالت - «زبان‌شناسی دان» داریم تا «زبان‌شناس»؛ به همین دلیل است که ما هنوز نتوانسته‌ایم بسیاری از مسائل زبانی مان را حل کنیم؛ ما هنوز حتی یک دستور زبان فارسی که مبتنی بر زبان‌شناسی باشد ننوشته‌ایم! در عوض، همیشه کسانی بوده‌اند که از این دستور ننوشته هم ایراد بگیرند.

به این ترتیب، جهانی شدن، ما را در مسیری انداخته که فکر نکردن برایمان نهادینه بشود و خیال کنیم این رفتار، خود علم است، در حالی که علم و اندیشه جدا از مد پاچه شلوار است؛ دیدگاه‌های کسانی چون دریدا و بارت و فوکو که اساساً نظریه‌هایی زبانی هستند، بیرون از حیطه زبان‌شناسی مدتی چنان نقل همه محافل می‌شوند و درباره‌شان چنان بحث‌های داغی درمی‌گیرد که من زبان‌شناس هم از آنها سر در نمی‌آورم. وقتی ادای عالم بودن، جای خود را به فرهنگ علم بدهد، دیگر اندیشیدن مطرح نخواهد بود. آنقدر اطلاعات وارداتی به خورد دانشجو داده می‌شود که دیگر جایی برای اندیشیدن باقی نمی‌ماند. البته من نمی‌گویم که بدون داشتن اطلاعات کافی می‌توان اندیشید؛ اندیشه باید در کنار مطالعه باشد. در شرایطی که استعمار کلان یله می‌شود در محدودیت‌های اجتماعی و پس از نهادینه شدن، به زبان‌شناسی هم نشت می‌کند، فقط و فقط از یک راه می‌شود آن را کنار زد: از راه اندیشیدن در کنار مطالعه.

نشر کاروان منتشر کرده است:

والکیری ها

پائولو کوئیلو

ترجمه آرش حجازی - حسین شهرابی

انتشارات کاروان - مرکز پخش: ۸۸۰۰۷۴۲۱